

واژه دستکشی

□ دکتر ایرج وامقی

من هرچه فکر می کنم به این نتیجه می رسم که این حافظ گرامی ما گذشته از صفات و نعوتی که تا کنون حافظ شناسان هزار و یک گانه برای او ردیف کرده اند، کمی مردم آزار هم بوده است. باری، نگاه کنید ببینید در این عالم بیکاری چقدر مردم را سرکار گذاشته است - بنده دم یکی از آن بیکارها - بیتی گفته است که تقریباً به صورت زیر در دیوان های مختلف الطبع او، آمده است:

عبوس زهد بوجه خمار بنشیند

مرید فرقه دردی کشان خوشخویم
مطابق صورتی که آقای دکتر رواقی در مجله کلک داده است فقط بخشی از آنها که درباره این بیت قلم زده اند به شرح زیرند:

شادروان استاد دانشمند، دکتر خانلری و سپس مرحوم پرتو علوی، دکتر محمدعلی اسلامی، نویسنده کتاب حافظ نامه (اسم نبرده اند) آقای خرمشاهی، نویسنده کتاب در جستجوی حافظ (اسم نبرده اند)، نویسنده کتاب شرح غزل های فارسی (اسم نبرده اند). دکتر خلیل خطیب رهبر، دکتر جعفر شعار، دکتر عباس زریاب خویی و بالاخره خود دکتر رواقی و اگر این بنده ناچیز را هم به حساب بیاورید می شود سیزده نفر. گفتیم که به قول دکتر رواقی این ها بخشی از کل هستند و به حساب احتمالات، کل باید رقمی در حدود (۴۰) چهار را شامل شود. اگر هر کدام به اندازه آقای رواقی مطلب نوشته باشند (هشت صفحه) معلوم می شود درباره همین یک بیت (معذرت می خواهم - یک مصراع، چون مصراع دوم مسأله ای ندارد) حدود سیصد صفحه کاغذ سیاه شده است. البته هنوز کار خاتمه نیافته چون قطعاً یکی دیگر پیدا می شود و پس از نقد نظر دکتر رواقی و آن عده دیگر و باطل کردن همه آنها، نظر «درست» خودش را اعلام می کند و این قصه به درازا می کشد که، معاشران گره از زلف یار باز کنید!

من قصد ندارم درباره این بیت نظری اظهار کنم و

خواهشم از همه حافظ شناسان دانشمند و محترم این است که اجازه بدهند این بیت همینطور گنگ بماند. مگر چه می شود؟ توی دنیا و توی این مملکت ما هزاران مطلب پیچیده و گنگ وجود دارد که هیچکس به حلش قادر نیست، اینهم یکی.

بگذریم. بقول دکتر رواقی اینهم از سرکشیهای قلم یا از آلودگی و ساییل لب و دندان قلم بود. اما دکتر رواقی، در مورد لغت، محققى است پرکار و تیزبین که الحق من تاکنون ندیده ام در این باره مطلبی نوشته باشد و با چندین شاهد زنده و جاندار، حرفش را به اثبات رسانده باشد. آنچه در باب کتاب آقای دکتر زریاب نوشته - صرف نظر از لحنش که شایسته او نیست - نیز از آنهاست که باید مورد توجه و تأمل قرار گیرد که هیچیک بی چیزی نیست؛ اما من فقط درباره یک واژه که ایشان به تفصیلی تمام درباره آن نوشته اند مطالبی دارم.

اول - به شیوه خود ایشان نظریات مختلف را بررسی می کنم.

درباره واژه «دستکش» در این بیت حافظ:

حافظ که سر زلف بتان دستکشش بود

بس طرفه حریفی است کنون به سر افتاد
نوشته اند: «ابتدا باید دستکش را معنی کنیم» و بعد، آنرا صفت مفعولی [مرکب] دانسته اند و «به معنی آن چیزی است که بر آن دست می کشند... و زلف بتان دستکش حافظ بود یعنی همواره دست حافظ بر زلف بتان کشیده می شد» (معاذالله!) و بیت دیگر حافظ را:

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من

کس زده است از این کمان تیر مراد بر هدف
آورده و گفته اند: «یعنی کی خیال من می تواند بر کمان ابروی یار دست بکشد... کمان کسی دستکش دیگران بودن اصطلاحی بوده است. در تاریخ و صاف آمده است: کمانش چون چرخ فلک، دستکش هیچ پهلوان نشد».

دکتر رواقی، پیش از آنکه به رد نظر به دکتر زریاب بپردازد نظریات دیگران را می آورد. شادروان، استاد ما دکتر خانلری، دستکش را مطیع و فرمانبردار و رام تعریف کرده است.

دکتر هروی چنین معنی کرده است: «کسی که دست کوران را بگیرد و آنها را هدایت کند»

آقای ذوالنور در کتاب در جستجوی حافظ می نویسد: «دستکش، راهبر و هدایت کننده و ارشادکننده (در لغت به

معنی کسی است که کوران را رهبری می کند و دست آنها را می گیرد) و جای دیگر: «لموس، دست کشیده».

آقای اهور در «کلک خیال انگیز» تقریباً مطالب بالا را تکرار کرده است.

آقای خرمشاهی این واژه را ملعبه و بازیچه دانسته است. به هر حال، آقای دکتر رواقی، به درستی نظر آقای دکتر خانلری را مرجح دانسته و مخصوصاً آنرا در این بیت: حافظ که سر زلف بتان دستکشش بود...

بجا و مناسب و درست دانسته است و این بنده عرض می کند که حتی با آن بیت دیگر حافظ بهتر می خواند.

اما، نظر دکتر خانلری که کاملاً - به عقیده من نیز - درست است بدون توضیح این مطلب است که این ترکیب چیست؟ معلوم است که این ترکیب دو جزء دارد: دست + کش. تکلیف دست معلوم است اما کش چیست و چه معنی دارد؟

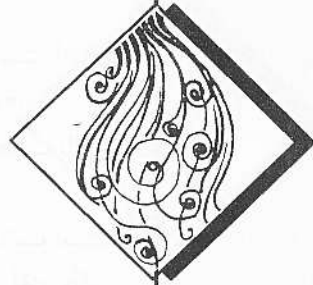
دکتر زریاب آنرا صفت مفعولی از کشیدن دانسته است. دکتر رواقی به درستی آنرا رد کرده: «نظری که دکتر زریاب درباره وجه اشتقاق واژه کش داده... درست نیست» و سپس کاربردهای «دستکش» را در متن های فارسی بررسی کرده اند و نخست چهار بیت از فردوسی آورده اند که در هر چهار، معنی رام و مطیع می دهد. یکی را نقل می کنم. این است:

جو بیدار شد رستم از خواب خوش

به کار آمدش باره دستکش
و نیز دو بیت دیگر از جمال الدین عبدالرزاق و کمال الدین اسمعیل، که این دو بیت اخیر، آن گمان راهم که ممکن است معنی اسبی را بدهد که بر آن دست می کشند از میان برمی دارد.

نتیجه این که دکتر رواقی، معنی پیشنهادی دکتر خانلری را پذیرفته شده اعلام می کند و پس از آن در صدد توضیح و توجیه آن برمی آید اما به جای اینکه درباره «کش» سخنی بگوید، یگراست می رود به سراغ مصدر خُستن Xostan که گویا در زبان فارسی میانه وجود داشته و می نویسد:

«در زبان فارسی میانه مصدری داریم به صورت خُستن یا خوستن که مانند بسیاری از مصادر فارسی، گونه کاربردی دیگری از آن با «ش» آمده است به شکل خُستن (خوشتن). این مصدر به معنی کوفتن، مالیدن، لگدمال کردن، درمانده کردن و شدن و در سخی گذاشتن و افتادن است که از روی مجاز به معنی نرم شدن و رام شدن و مطیع و فرمانبردار شدن بیاید.»



و نامآور یا دفع بلا و آفت طبیعی یا از میان برداشتن دشمن خطرناک و حتی ممکن بود پاسخ دادن به چند پرسش باشد. پادشاه دخترش را به عنوان جایزه به برنده می داد. پیداست که تمام کسانی که در این مسابقه شرکت می کردند خواستگار بودند. داستان ازدواج گشتاسپ با کتیون نیز در شاهنامه از همین قبیل است. لازم به ذکر است که این یک رسم نبوده است و همه خواستگاریها به اینصورت انجام نمی شده. اما مهمتر این است که در یابیم این داستانها چه ارتباطی با شعر حافظ دارد. به گمان من هیچ! در تمام مثال هایی هم که آورده شده، منظور، بیان سختی و استحکام و صلابت کمان و زه آن بوده است. اما حرف حافظ چیز دیگری است. او می گوید من دسترس به کمان ابروی یار ندارم حتی خیال من هم دسترسی ندارد، چه برسد به خودم؛ نگفته است که نمی توانم آنرا بکشم. معنی صاف و ساده و صریح و تحت اللفظ هر دو بیت حافظ این هاست:

حافظ که سر زلف بتان رامش بود، در اختیارش بود...
 ابروی دوست کی رام خیال من خواهد شد، البته نخواهد شد. یعنی حتی در خیال هم نمی توانم آنرا در اختیار بگیرم.

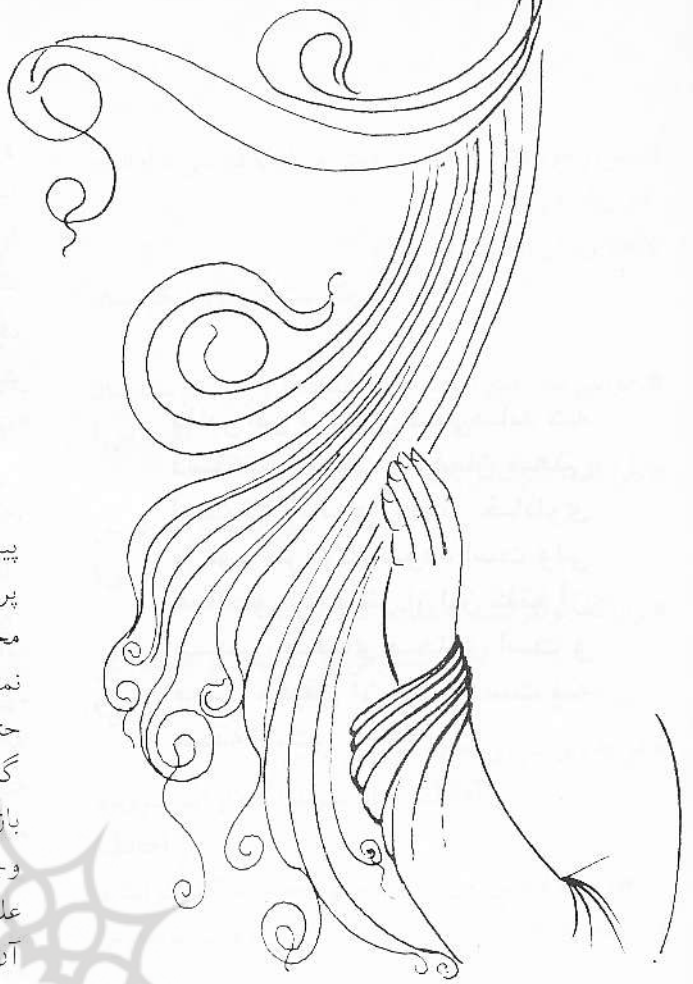
تشبیه ابرو به کمان هم سابقه ای به قدمت ادبیات فارسی دری دارد و چیز تازه ای نیست. اما در مصرع دوم کس نزده است... به طور واضح می گوید نه تنها دست خیال من به آن کمان نرسیده، دست هیچکس دیگر هم صاحب آن کمان نشده است. نمی گوید کسی نتوانسته آن را بکشد. می گوید هیچکس تا به حال به آن دست هم نزده است: ز دست رفته نه تنها منم در این سودا

چه دست ها که ز دست تو بر خداوند است
 اما درباره این واژه باید بگویم که در معنی این واژه اشتباه بر سر جزء دوم یعنی «کش» پیش آمده است.^۱ کش، واژه مستقلی است که هیچ ارتباطی با مصدر «کشیدن» ندارد و به معنای «سینه، آغوش، بغل و زیر بغل» است و واژه ای است بسیار بسیار کهنسال که در اوستا هم به کار رفته، به صورت: kaša و به معنی گودی زیر بغل (نگا: بارتولومه، واژه نامه ایرانی باستان ۴۶۱)^۲ این واژه در پهلوی نیز kas و به معنی بغل و زیر بغل است (نگا: واژه نامه پهلوی مکنزی^۳ و نیز واژه نامه اردای ویراف نامه از فریدون وهمن^۴؛ در این کتاب پهلوی سه بار این واژه به کار رفته و در متن ترجمه ای که دکتر عقیقی از آن داده است در فرگرد ۶۷ بند ۲ آمده است) این واژه در بسیاری از زبانها و لهجه های کنونی ایرانی و

بی تردید باید گفت که بیت حافظ به آن بی محتوایی و یا دست کم بی معنایی که برخی از شارحان حافظ اندیشیده و دریافته اند نیست و بی مهری و کم آشنایی است که این بیت زیبای حافظ را آنچنان بیابیم و بفهمیم که شماری از گزارشگران حافظ معنی کرده اند.

ملاحظه می شود که این کمان کشی با شعر حافظ هیچگونه ارتباطی ندارد. اما قسمت دوم:

«حافظ به احتمال بسیار با آیین کمان کشیدن هنگام خواستگاری... آشنا بوده است»
 باید گفت اگر چنین رسمی در آن زمان وجود داشته قطعاً حافظ، مثل دیگران از آن با اطلاع بوده و دیگر قید «به احتمال بسیار» زاید است. ایشان از ادیسه یونانی و رامین و مهابهارات هندی هم شاهد آورده اند که بگویند این رسم غیر از ایران در جاهای دیگر جهان هم بوده است. این سخن از جهتی درست است از جهتی خیر. درست است زیرا حتی در قصه هایی که ما در بچگی شنیده ایم، بود. مثلاً، پادشاهی دختری زیبا داشت و برای به شوهر دادن دخترش داوطلب می خواست و شرط و مسابقه می گذاشت. ممکن بود این مسابقه - یا شرط - شکستن شیشه عمر یا طلسم دیوی باشد یا برداشتن گرز یا کشیدن کمانی یا غلبه کردن بر پهلوانی بزرگ



توجه داشته که بی دانستن آنها نخواهیم توانست به معنی درست و دقیق بیت دسترسی پیدا کنیم»
و آنگاه آن سنت ها و آیین ها را چنین یاد کرده اند:

۱) آیین کمان کشی و دستکش شدن کمان.

۲) آیین کمان کشیدن برای دست یابی و رسیدن به معشوق.

ماحصل قسمت اول این است که در روزگاران قدیم و پیش از پیدایش جنگ افزار آتشین، که مهمترین سلاح پرتابی، تیر و کمان بود، معلوم است که هر کمانی که زهش محکم تر بود، تیرراییشتر پرتاب می کرد. در عوض همه کس نمی توانست چنان زه هایی را تابنا گوش بکشد. مثلاً، به طور حتم کشیدن کمان رستم کار هنر کسی نبوده است؛ از این جهت گاه کمان کشی را به مسابقه می گذاشتند تا نیرومندترین بازوان را پیدا کنند - در این مورد داستانهای بسیاری هم وجود دارد - گاه، همانگونه که بین دربارها مسابقه های علمی انجام می شد - نظیر داستان شطرنج و نرد که متن پهلوی آن خوشبختانه موجود است - مسابقه کمان کشی هم بود. مثلاً هیأت سفیرانی از ایران به هند می رفت که کمانی سنگین همراه داشت با نامه ای که آیا در هند پهلوانی هست که بتواند این کمان را بکشد؟ و طبیعی است که به کمانی فقط فلان پهلوان کشیده بود و دیگران نتوانسته بودند بکشند، کمان دستکش آن پهلوان می گفتند، چنانکه در داستانی که دکتر رواقی از تاریخ طبرستان نقل کرده، آمده است. در داستانی که از داراب نامه نقل کرده اند با صراحت بیشتری مسأله مسابقه را مطرح می کند و داستان مربوط به محمد بن مظفر که به دوبار خوانده می آید و به صراحت هرچه تمام تر نشان می دهد که مسابقه مطرح است و حریف شکنی، آیین و رسمی معمول نیست:

«محمد بن مظفر هیجده ساله بود. به اردو رفت و به ملازمت قیام نمود. سلطان ابوسعید را با او ارادتی تمام پیدا شد و او را بالای امرای خود نشانند. ابومسلم خراسانی که پهلوان پایتخت بود در غضب رفت و کمان خود به محمد بن مظفر داد که آن را چاشنی کن. محمد بن مظفر کمان او را با کمان خود بر هم نهاد و هر دو را بکشید و کمان خود را به ابومسلم داد که آن را چاشنی کن. ابومسلم هر چند زور کرد، تمام نتوانست کشید، متفعل شد.»

ولی اینکه

«واژه دستکش در شعر حافظ نمی تواند در آن

معانی به کار رفته باشد که پژوهندگان و حافظ شناسان داده اند»

درست نیست، چه خود ایشان قبلاً پذیرفتند که معنی مطیع و رام پیشنهادی شادروان خانلری تقریباً درست است و ما نشان خواهیم داد که فقط همان درست است ولی آن معنی، معنی مجازی است و معنی حقیقی آن چیز دیگری است. اما سخن دکتر رواقی در مذمت از حافظ شناسان ادامه دارد:

«بی تردید باید گفت که بیت حافظ به آن

بی محتوایی و یا دست کم بی معنایی که برخی از شارحان حافظ اندیشیده و دریافته اند نیست و بی مهری و کم آشنایی است که این بیت زیبای حافظ را آنچنان بیایم و بفهمیم که شماری از گزارشگران حافظ معنی کرده اند»

آنگاه سخن تازه آغاز کرده اند که

«حافظ در این بیت به چند سنت و آیین نظر و



سپس - بدون اینکه نشان دهند که خستن و خوستن و خشتن و خوشتن در چه متن یا متن هایی به کار رفته - چند ترکیب را که معتقدند با این واژه ساخته شده است ذکر می کنند: «آبخوست (آبخست)، پای خوشت (=پی خست، پی خشت=پای خشت) پای خوشه (=پای خوسته) چنگال خوش (=چنگال خوست) و دست خوش و زاد خوست»

بنابر این تردیدی نمی ماند که دستکش درست به همان معنی است که شادروان دکتر خانلری مرقوم فرموده بوده است ولی همانطور که پیش از این گفتیم آن معنی، معنای مجازی است و معنی حقیقی آن همان دست به سینه است.

نخست باید بگویم چنین مصدری در زبان فارسی میانه، پهلوی ساسانی و حتی اشکانی نداریم یا دست کم این که در تمام فرهنگهای پهلوی که دم دست اینجانب است دیده نمی شود. ظاهراً «خستن xastan» و صفت خسته، از آن است، در واژه نامه ای که خانم بویس برای متن های مانوی - پهلوی اشکانی و ساسانی - به دست داده اند و نیز در واژه نامه پهلوی اشکانی گیلن نیز چنین مصدری دیده نمی شود. البته مصدر xwastan هست که ظاهراً در فارسی «خستن» (به فتح) شده و صفت مفعولی «خسته» از آن است. دکتر بهرام فره وشی در فرهنگ پهلوی خود، معانی دیگری جز معنی رایج و متداول برای آن آورده است. نیرنگ در فرهنگ خود آنرا لگدمال کردن معنی کرده و از ریشه اوستایی xwah دانسته است و تقریباً به همان معنی. به هر حال ظاهراً در پهلوی مصدر xostan نداریم. آوردن این مصدر اساساً به این سبب است که دکتر رواقی بنا را بر این گذاشته است که جزء دوم دستخوش (و بقیه) همان «کش» است و برای اثبات این نظریه، شواهد فراوانی از نظم و نثر آورده اند که در همه آنها واژه «دستخوش» وجود دارد و نیز معنییی دارد نزدیک به آنچه در لغت نامه دهخدا آمده است، یعنی مغلوب و زبون و عاجز و ملعبه و بازیچه که صد البته امروز هم در همه آن معانی، معمول و متداول است و سرانجام چنین نتیجه گرفته اند:

«به گمان من همه شواهد و نمونه هایی که برای این واژه در دست داریم نشان می دهند که شباهت ها و همخوانی های معنایی این دو واژه بسیار است.»
این سخن قدری مبالغه آمیز است. در شواهدی که ایشان برای دستکش آورده اند و در متن های دیگر وجود دارد، معنی زبون و عاجز و مغلوب و ملعبه و بازیچه را نمی توان دید، بلکه تنها معنی مطیع و رام دارد. مثلاً دستکش را در همان دو بیت - حافظ، ابداً نمی توان با «دستخوش» در این بیت عطار مقایسه کرد:

یک غمزه ضعیفت صد سرکش قوی را
هم دستخوش گرفته، هم پایمال کرده
که صراحتاً معنی «زبون و عاجز و ملعبه و بازیچه» دارد نه مطیع و رام. یا در این دو بیت از دیوان شمس که «دستخوش» با «زبون» مترادف آمده است:
پوش روی که روپوش کار خوبان است
زبون و دست خوش و رام یافتی ما را

زبون و دستخوش [هستیم] و عشوه می خوریم ای عشق
اگر دروغ فروشی و گمراهی
البته دکتر رواقی هم به طور قطع نمی گوید این دو واژه یکی هستند. بلکه
«این گمان را پیش می آورد که شاید واژه دستکش همان واژه دستخوش است که با یک دگرگونی آوایی به این شکل درآمده است»
البته چنین چیزی امکان دارد، ولی به دلایلی که بیان خواهیم کرد این دو واژه یکی نیستند.
امانکته درست سخن دکتر رواقی این است که «نمی توان ترکیب دستکش را از دست + کش (از مصدر کشیدن) دانست

فارسی وجود دارد و به همان معنی در ادب فارسی فراوان به کار رفته. در شاهنامه:

* به زیرکش اندر گرفته سنان

به یکدست گویال و دیگر عنان

* جوانی به آیین ایرانیان گشاده کش و تنک بسته میان (فردوسی)

* چرا گفت نگر فتمش زیرکش

چرا بر کمر کردمش پنجه بش

(فردوسی)

* زیرا که جو گرمست به شادی درکش

در پیرهن چرب تو افتند آتش

(سنائی)

* می به زیرکش و سجاده تقوی بر دوش

آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم

(حافظ)

* رسول از منبر به زیر آمد و ستون چوب درکش گرفت و

او را خاموش کرد. (تفسیر ابوالفتح)

این واژه در زبان مازندرانی، بصورت kaša. در سمنانی kaš (و در همین زبان bon kaš به معنی زیر بغل و kašbezen به معنی بغل زدن، بغل کردن)، در لهجه های لری و لکی kaš به معنی بغل، زیر بغل و تهیگاه، در طالشی به معنی آغوش و بغل، هنوز کاربرد دارد و نیز در لهجه های دیگر که نیاز به شواهد متعدد دیگر نیست.

اما دست به کش کردن یعنی: دست به سینه ایستادن. و دست به سینه ایستادن کار زیردستان در برابر بزرگان بوده است و اصطلاح «دست به سینه» هنوز در فارسی فراموش نشده. این اصطلاح، شکل گفتاری و عامیانه، و دستکش، شکل ادیبانه آن بوده است. به این شواهد توجه کنید:

بینداخت شمشیر و ترکش نهاد

چو بیچارگان دست برکش نهاد

یعنی دست به سینه شد.

وزان پس دمان دست کرده به کش

بیامد بر شاه خورشید فش

شواهد، بسیار است و لزومی به آوردن همه نیست.

بنابراین تردیدی نمی ماند که دستکش درست به همان معنی است که شادروان دکتر خانلری مرقوم فرموده بوده است ولی همانطور که پیش از این گفتیم آن معنی، معنای

مجازی است و معنی حقیقی آن همان دست به سینه است. اما چیزی که تأییدکننده قطعی عرایض بالاست اینکه این واژه - یعنی دستکش - درست به همین شکل و هیأت در پهلوی نیز به کار رفته و آن در یکی از متن های مانوی یافت شده در تورفان است. تلفظ آن نیز همین دستکش است. شکل حرف نویسی لاتین آن dstkš و تلفظ دقیق آن dastkaš است (نگاه واژه نامه متن های مانوی خانم بویس^۵) که آنرا خم شدن، سلام کردن، تعظیم کردن معنی کرده است. اما به نظر من آن معنی که خانم بویس داده است با جمله ای که به کار رفته سازگاری ندارد. جمله را عیناً نقل می کنم و قبلاً تذکر می دهم که گروهی از خدایان مانوی به نزد خدای بزرگ جهان روشنایی یعنی «زروان» می روند. متن می گوید:

«و مهریزد و سریگرکرب کردگار (= نیرومند) به بهشت فراز شدند و با اورمزد بگ و روشنان خواریست و نوک شهر افوریزد، در پیشگاه آن شهریار بهشت (= زروان) «دستکش» ایستادند، تعظیم کردند و ژرف نماز بردند و چنین گفتند...»^۶

(نگاه: مجله Acta Iranica شماره ۹ متن ۷ بند ۸ از خانم مری بویس (M. Boyce) چنانکه می بینیم که دقیقاً معنی دست به سینه دارد، چه پس از آن تعظیم کرده و نماز برده اند.

به این طریق تردیدی باقی نمی ماند که واژه «دستکش» چه در شعر حافظ و چه در دیگر متون فارسی همان رام و مطیع و فرمانبردار معنی می دهد و با این نص صریح دیگر مجاللی برای اجتهاد نیست. ■

پی نوشت ها:

۱- اینجانب در مقاله ای که نقدی بود بر واژه نامک نوشین (مجله آینده، سال ۷- شماره ۷) نظر خود را درباره این واژه نوشته ام، گویا آقای دکتر رواقی آن را ندیده بوده اند.

2- ch. Bartolomae. Attrianisch wörterbuch.

3- M. Mckenzie. A Concise pahlavi Dictionary

۴- چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

5- A Reader in Manichaeon Middle persian and parthian. Texts

۶- عین عبارت پهلوی چنین است:

7- Ud Mihryazd ud... handeman oy wahištaw šahryar dastkaš estadhend...